

آندره ژید



مأدهای زمینی



ترجمه: سیروس ذکاء
با ویرایش جدید

سرشناسه:
 عنوان و پدیدآور:
 مشخصات نشر:
 مشخصات ظاهری:
 شابک:
 وضعیت فهرست نویسی:
 یادداشت:
 یادداشت:
 موضوع:
 شناسه افزوده:
 رده‌بندی کنگره:
 رده‌بندی دیویی:
 شماره کتابخانه ملی:

Gide, Andre paul ژید، آندره پل گیوم، ۱۸۹۹-۱۹۶۱ م.
 مانده‌های زمینی / آندره ژید؛ ترجمه سیروس ذکاء
 تهران: جامی، ۱۳۸۹.
 ۲۶۴ ص.
 978-964-2575-91-6

فیبیا
 عنوان اصلی: Nurritures terrestres 1969
 کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت
 منتشر شده است.
 داستان‌های فرانسه - قرن ۲۰ م.
 ذکاء، سیروس، ۱۳۰۵ - مترجم
 ۱۳۸۹ م ۴/۱ / PQ۲۶۲۱
 ۸۴۳/۹۱۲
 ۱۹۷۰۵۱۱

مقدمه مترجم

آندره ژید جزو آن دسته از نویسندگان فرانسوی است که خویشتن را موضوع نوشته‌های خود قرار داده‌اند. کوشش این نویسندگان در این است که هر چه بیشتر خود را بشناسند. در ادبیات فرانسه سردسته اینگونه نویسندگان «مونتینی»^۱ است، و آندره ژید از جهانی به او بی‌شبهت نیست. آثار ژید هر شکلی که به خود بگیرد خواه شعر و خواه رمان و روزنامه شخصی، در هر حال نویسنده در آنها به حد و سواس با مسائل زندگی درونی که برای خود طرح می‌کند سروکار دارد.

اختلاف او با «مونتینی» در این است که مونتینی پس از تجربیات و عبرت‌هایی که از تاریخ می‌گیرد، به دنیای باصفا و آرامی گام می‌نهد که نسیم شک و تردید در آن می‌وزد. در صورتی که ژید، از بررسی دائمی افکار و معتقدات خود به نوعی اضطراب پایدار دچار می‌گردد. علاوه بر این نتایجی که ژید پس از درون‌کاوی‌های خود بدان‌ها می‌رسد برای او موقتی است، در حالی که رفتار ذهنی او پابرجا و ثابت است.

خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۵۲
 تلفن: ۶۶۴۰۰۲۲۳ - ۶۶۴۶۸۸۵۱

مانده‌های زمینی

آندره ژید

مترجم: سیروس ذکاء

چاپ پنجم: ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۴۰۰ جلد

چاپ: دیبا

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۷۵-۹۱-۶
 ISBN: 978-964-2575-91-6

این روش ذهنی تغییرناپذیر از تمایل نویسنده به صمیمیت و صداقت و نیز از احترامی که همواره به آزادی خود و دیگران قائل است هویدا است.

ژید در آثار خود، قراردادهای و رسوم اخلاقی و اجتماعی را زیر پا می‌گذارد و راه خود را در جهان اندیشه‌ها به منظور برپا ساختن خویشتن خود می‌جوید. هیچ‌یک از امیال خود را پنهان نمی‌کند و چون روی هم رفته نوشته‌هایش اعترافاتی بیش نیست از این جهت گاهی این گمان را در خواننده برمی‌انگیزد که اندکی گستاخانه به دنبال آزادی خویشتن است، ولی شاید این نیز دلیلی بر شدت صداقت و صمیمیت او است.

کتاب «مائده‌های زمینی» که اینک ترجمه فارسی آن به خوانندگان عرضه می‌شود، از آثار جوانی ژید است که در سال ۱۸۹۷ میلادی انتشار یافته. این کتاب در زمان انتشار خود مورد توجه واقع نگردید و در ظرف ده سال فقط ۵۰۰ نسخه از آن به فروش رفت. با اینکه این کتاب از نخستین نوشته‌های آندره ژید است، با این حال وی تقریباً تمام آنچه را که می‌توان فلسفه او نامید در آن گنجانیده است و هر چه بعداً نوشته در تعقیب اندیشه‌هایی است که در این کتاب بیان گردیده، یعنی امتناع از هرگونه علاقه و وابستگی، آمادگی دائمی، کشف مداوم دنیایی تازه و شوق به زندگی و احساس آن، ریشه‌تعالیم این کتاب را در کتاب مقدس و نوشته‌های نیچه فیلسوف آلمانی باید جست. نشانه‌هایی از تأثیر ادبیات مشرق زمین نیز در آن دیده می‌شود.

مائده‌های زمینی نه در نسل معاصر خود بلکه در نسل پس از آن تأثیر عمیقی بخشید و مقدمه جنبش‌های ادبی و فکری نسبتاً بسیاری گشت. گریز و آمادگی و شوق و شوری که در آن پرورانده شده بود افکار طبقه جوان را متأثر ساخت.

سبک انشاء این کتاب اندکی تصنعی است، با این همه ژید بعدها می‌گفت که در قطع کردن و ناتمام گذاشتن جمله‌های آن هیچ‌گونه تکلفی به خرج نداده و هیچ یک از این ناتمامی‌ها بی‌دلیل نیست و حاکی از اندیشه‌اوست.

شاید امروز که ۱۱۰ سال از تاریخ انتشار این کتاب می‌گذرد و در طی آن دو جنگ بزرگ که باعث گسیختگی‌ها و مهاجرت‌ها و آمیزش‌های بسیار گردیده است وقوع یافته، برخی از اندیشه‌های این کتاب درستی و اهمیت معنی خود را از دست داده و حتی گاهی نامأنوس و بیهوده به نظر برسد، ولی این طرز قضاوت خطاست. هر اثر را باید در زمان و مکان و شرایط خاص آن در نظر آورد. روزی که این کتاب انتشار یافت هنوز دنیا به این درجه به هم نیامیخته و گریز و رهایی از بندهای ملی و مذهبی تا این اندازه سهل نبود و برای همین، دعوت آندره ژید معنی‌ای بزرگتر و افسون و کششی قوی‌تر داشت. از شوق لبریز بود و از سوز می‌گداخت و اگر امروز به حیطة عمل کشیدن اندیشه‌های این کتاب آن قدرها دشوار نمی‌نماید خود گواه بر این است که کوشش آنده ژید و نویسندگانی همانند او بیهوده نبوده است.

۳- این کتاب را من هنگامی نوشتم که تازه زندگیم را با ازدواج ثبات بخشیده بودم و آزادی را که به دلخواه بر سر این کار نهاده بودم کتابم به خصوص از آنجا که یک کار هنری بود مضرانه مطالبه می‌کرد. بی‌گفتگوست که به هنگام نوشتن آن کاملاً صدیق و راستگو بودم، ولی در عین حال در انکار مکنونات قلبی خود نیز صداقت داشتم.

۴- اضافه می‌کنم که ادعا داشتم بر سر این کتاب نایستم. در نقاشی حالت ناپایداری و آمادگی در این کتاب، همانند رمان‌نویسی بودم که خطوط سیمای پهلوانی را که شبیه خود او ولی آفریده‌اوست رسم می‌کند و حتی امروز نیز چنان به نظرم می‌رسد که این خطوط و تمایزات را بی‌آنکه آنها را از خود جدا کرده باشم و یا بهتر بگویم بی‌آنکه خود را از آنها جدا کرده باشم ثبت نمی‌کردم.

۵- معمولاً مرا از روی این کتاب دوره‌ جوانیم قضاوت می‌کنند، چنانکه گویی اصول اخلاقی مانده‌های زمینی اصول اخلاقی تمام عمر من بوده است و یا من خود نخستین کسی نبودم که اندرزی را که به خواننده‌ جوان خود داده بودم به کار بسته باشم. «کتاب مرا به دور افکن و مرا ترک کن» آری من نیز به زودی آن کس را که به هنگام نوشتن مانده‌های زمینی بودم ترک گفتم. به حدی که وقتی زندگی خود را بررسی می‌کنم برجسته‌ترین خوبی که در آن می‌بینم چیزی بسیار دور از عدم ثبات و بلکه درست برعکس آن یعنی وفاداری است. وفاداری عمیق دل و اندیشه که به گمانم بسیار کمیاب است.

اگر کسانی هستند که بتوانند پیش از مرگ خود، آنچه را که وعده‌ انجامش را به خود داده بودند انجام یافته ببینند، به من نشان دهید تا در جرگه آنها درآیم.

۶- چند کلمه دیگر: برخی نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند جز تحلیل میل

مقدمه چاپ ۱۹۲۷

چنین معمول شده است که مرا در این دفترچه‌ گریز و رهایی محبوس گردانند. با استفاده از فرصتی که تجدید چاپ این کتاب به من می‌دهد می‌خواهم نکات چندی را به خوانندگان جدید عرضه بدارم. نکات مزبور با تعیین مقام و مرتبه این کتاب و با توجه نمودن مطالب آن در تخفیف اهمیت آن به نحوی روشن‌تر مؤثر خواهند بود.

۱- مانده‌های زمینی اگر کتاب یک نفر بیمار نباشد دست کم کتاب مریضی است که شفا یافته. یعنی کسی که بیمار بوده است. در لحن شاعرانه آن افراط کاری کسی دیده می‌شود که زندگانی را همچون چیزی که نزدیک بوده از دست بدهد در آغوش می‌کشد.

۲- این کتاب را من زمانی نوشتم که ادبیات به شدت بوی تصنع و ماندگی به خود گرفته بود و به نظرم می‌آمد که باید آن را هر چه زودتر به سوی زمین بازگرداند تا به سادگی پای عریان بر خاک نهد.

عدم موفقیت کامل این کتاب نشان داد که تا چه حد به ذوق زمانه گران آمده بود. هیچ منتقدی درباره آن چیزی نگفت. در عرض ده سال فقط ۵۰۰ نسخه از آن به فروش رفت.

و غریزه چیزی در این کتاب ببینند. این کار به نظر من از کوتاه‌بینی است. من خود هرگاه که آن را باز می‌کنم بیشتر از هر چیز ستایشی از وارستگی در آن می‌بینم. این است آنچه من از آن با خود نگاه داشته و بقیه را ترک گفته‌ام و نسبت به آن هنوز وفادار مانده‌ام و چنانکه بعدها شرح خواهم داد و در سایه همین وارستگی بود که سپس توانستم به مکتب انجیل بپیوندم تا در فراموشی خود، کمال وجود خویشتن را که شدیدترین آرزو و نامحدودترین امکان خوشبختی است بیابم.

«ای کاش کتاب من به تو بیاموزد که به خودت بیشتر توجه کنی تا با آن و سپس بیشتر به چیزهای دیگر تا به خودت.» این است آنچه تو می‌توانستی پیش از این در مقدمه و در جمله‌های آخر مائده‌ها بخوانی. دیگر چرا تکرار کنم؟

آ. ژ.

مقدمه بر چاپ حاضر

اکنون که پس از سالهای بس دراز، ترجمه «مائده‌های زمینی» اثر «آندره ژید» نویسنده فرانسوی دوباره به چاپ می‌رسد، من چیزی افزون بر آنچه در مقدمه چاپ اول گفته‌ام ندارم. اما از آنجا که در این چاپ ترجمه «مائده‌های تازه» بر آن افزوده شده، جا دارد اندکی در باره آن سخن گفته شود.

«ژید» پس از ۳۸ سال که از انتشار «مائده‌های زمینی» در سال ۱۸۹۷ گذشته بود «مائده‌های تازه» را در سال ۱۹۳۵ نوشت که اندکی بعد با «مائده‌های زمینی» یکجا به چاپ رسید. اگر «مائده‌های زمینی» را بازگوکننده جوانی نویسنده بدانیم، «مائده‌های تازه» کار مرد پا به سن گذاشته‌ای است که حسرت «شور و شوق» گذشته را می‌خورد، اما کنجکاو و عطش چیزهای تازه و میل به شناخت در او به هیچ رو کاستی نپذیرفته است.

علاوه بر این «مائده‌های تازه» آن وحدت و یکپارچگی «مائده‌های» قدیمی را ندارد و سرگذشت و حکایات و مکالمه در آن بیشتر از اندیشه‌ها و اشعار به چشم می‌خورد. آنچه نویسنده بر آن اصرار دارد عصیان علیه عقل‌گرایی محض، بیان خودجوش اندیشه‌ها و گریز از

دستورات خشک اخلاقی شعارگونه و دعوت به آزاد بودن همراه با میل به خوشبختی همگان است: «خوشبختی من یعنی افزودن بر خوشبختی دیگران. برای خوشبخت بودن احتیاج به خوشبختی دیگران دارم.»
در این ترجمه نیز سعی شده است تا حد امکان شیوه بیان نویسنده حفظ گردد.

س. ذ

دفتر اول

پیشکش

به دوستم موريس کی يو

بخت خواب آلود من بيدار خواهد شد مگر...

حافظ

ناتانائل، از عنوان خشنی که خوشم آمده است به این کتاب بدهم دچار اشتباه مشو. می توانسم آن را «منالک» بنامم، اما منالک نیز همچون تو، هرگز وجود نداشته است. تنها نام آدمی که بر این کتاب می شد گذاشت نام خود من بود، اما در آن صورت من چگونه یارای آن می داشتم که خود را نویسنده آن معرفی کنم.

من خویشتن را بی هیچ آرایش و شرمی در این کتاب نمایانده ام و اگر گاهی در آن از سرزمین هایی سخن می گویم که هرگز ندیده ام و عطرهایی که هرگز نیونیده ام و یا کارهایی که هرگز نکرده ام و یا از تو، ای ناتانائل که هنوزت ندیده ام هیچ از سر سالوس و ریا نیست و این چیزها خود، ای ناتانائل که این کتاب را خواهی خواند، از نامی که بر تو نهاده ام، چون نامی را که آینده به تو خواهد داد نمی دانستم، دروغ تر نیست.

و آنگاه که کتاب مرا خواندی آن را بیفکن و بیرون رو. دلم می خواهد که این کتاب شوق خروج را در تو برانگیزد. خروج از هرجا، از شهر و خانواده ات، از اطاعت و از اندیشه ات کتاب مرا با خود به همراه مبر.

اگر من به جای منالک بودم، دست راستت را چنان می گرفتم که دست چپت از آن آگاه نباشد و این دست فشرده را هر چه زودتر،

فاخرج به من الثمرات رزقاً لکم

سوره بقره - آیه ۲۲

همچون که از شهرها دور می‌شدیم رها می‌کردم و به تو می‌گفتم:
مرا فراموش کن.
ای کاش کتاب من به تو بیاموزد که به خود، بیش از این کتاب
علاقه‌ورزی و سپس به چیزهای دیگر بیشتر از خودت.

۱

ناتانائل آروز مکن که خدا را درجاتی جز همه جا بیابی.
هر آفریده‌ای نشانی از خداست، اما هیچ‌یک او را از پرده بیرون
نمی‌اندازد همانند که نگاه ما بر آفریده‌ای خیره شد، او ما را از خدا
برمی‌گرداند.

آنگاه که دیگران سرگرم کار و انتشار کتاب بودند من سه سال در سفر
گذراندم تا برخلاف آنها، هر آنچه را که با مغزم فراگرفته بودم فراموش
کنم. این دور ریختن آموخته‌ها کاری کند و دشوار بود، ولی برآستی برایم
از تمام آموزش‌هایی که مردمان بر من تحمیل کرده بودند مفیدتر واقع
شد، و در حقیقت آغاز تربیت نوینی بود.

تو هرگز به کوشش‌هایی که ما برای دل بستن به زندگی به کار بسته‌ایم
پی‌نخواهی برد، اما اکنون که بدان دل‌بسته‌ایم باید که مثل هر چیز دیگر - از
روی عشق و شور باشد.

من به شادی بدن خود را می‌آزردم. زیرا در مجازات، لذت بیشتری
درمی‌یافتم تا در گناه - بس که به شدت سرمست این غرور بودم که به
سادگی گناه نکنم.

از میان بردن اندیشه «شایستگی» در خویشتن، سد بزرگی در مقابل
ذهن و روح آدمی است.

باید که «اهمیت» در نگاه تو باشد نه در آنچه می‌نگری. هر معرفتی را که تو در خویشتن «جدا» نگاه می‌داری، تا پایان قرون همچنان از تو جدا خواهد ماند. چرا این همه بر آن ارزش می‌نهی؟

در امیال سودهاست و در سیراب ساختن آنها نیز - زیرا امیال از سیراب شدن فزونی می‌یابند - زیرا به راستی با تو می‌گویم ناتانائل، هر میلی وجود مرا بیشتر از تملک شئی مورد میلم که همواره ناراست بوده، غنی ساخته است.

ناتانائل برای بسا چیزهای دلپذیر، من خویشتن را از عشق فرسوده‌ام. درخشندگی آنها از این بود که من مدام به خاطرشان می‌سوختم و از آن خسته نمی‌شدم. هر شوری برایم نوعی فرسودگی از عشق بوده است، ولی فرسودگی دلپذیری.

چون ملحدی در میان ملحدان، همواره عقاید دور افتاده و آخرین حد انحراف افکار و اختلافات مرا به خود کشیده است. هر فکری تنها از آن جهت مرا متوجه خود می‌ساخت که با افکار دیگر فرق داشت. و در این راه به جایی رسیدم که حتی احساس علاقه را از خود راندم. زیرا علاقه‌مند شدن به چیزی به نظرم جز اعتراف به هیجانی که گریبانگیر همه می‌شود نبود.

ناتانائل احساس علاقه هیچ وقت - عشق.

باید بی‌آنکه در نیک و بد کار خود «قضاوت» کنیم، رفتار نماییم. باید دوست بداریم بی‌آنکه در پی خوبی یا بدی آن باشیم.

ناتانائل من شوق و شور را به تو خواهم آموخت.

حیاتی پرهیجان ناتانائل، نه آرامش. من آسایشی جز خواب مرگ آرزو نمی‌کنم می‌ترسم هر آن میل و نیرویی را که در زندگیم سیراب نساختم‌ام به علت زندگی پس از مرگش آزارم دهد. «آرزومندم» که پس از آنکه هر

نامطمئن بودن راه ما را در سراسر زندگی آزرد. چه بگویم؟ هر انتخابی، اگر بدان بیندیشیم هولناک است. زیرا آن آزادی که دیگر وظیفه‌ای راهبرش نباشد ترسناک است. این عمل همچون انتخاب راهی در کشور ناشناسی است که هر کسی در آن برای «خود» کشفی می‌کند و خوب توجه کن که آن کشف را فقط برای خود می‌کند به نحوی که نامطمئن‌ترین رد پا در گمنام‌ترین نقطه آفریقا باز هم کمتر از آن بی‌اعتبار و مشکوک است... بیشه‌های پرسایه و سرآب چشمه‌های هنوز نخشکیده ما را به خود می‌کشند، اما چشمه‌های بیشتر درجایی خواهند بود که خواهش‌های ما آنها را از آنجا جاری خواهند ساخت. زیرا هر سرزمین به اندازه‌ای که نزدیکی ما بدان آن را شکل دهد وجود دارد و چشم‌انداز اطراف، اندک اندک، در مقابل راه ما قرار می‌گیرد. ما کرانه افق را نمی‌بینیم و حتی نزدیک ما نیز چیزی جز صورت ظاهری تغییرپذیر و متوالی نیست.

اما در امری چنین بزرگ برای چه به مقایسه و تشبیه دست بزنیم؟ ما همه گمان می‌بریم که باید خدا را کشف کنیم، ولی افسوس که نمی‌دانیم در انتظار کشف «او» نیایش خود را به کدام سو متوجه سازیم. بعد به خود می‌گوییم که خدا در همه جا است، در هر جا است و نیافتنی است و بی‌اراده به زانو درمی‌آییم.

و تو ای ناتانائل همچون کسی خواهی بود که برای رهبری خود، به دنبال نوری که به دست خویشتن دارد روان است.

به هر جا که روی جز خدا چیزی ملاقات نمی‌توانی کرد - منالک می‌گفت: خدا آن است که در برابر ماست.

ناتانائل تو در حال گذر همه چیز را نگاه خواهی کرد و هیچ جا نخواهی ایستاد. به خویشتن بگو که تنها خداست که موقتی نیست.

چه را در من به حال انتظار بود، در این دنیا بیان داشتم و از این کار خرسند گشتم، در کمال «نامیدی» بمیرم.

ناتانائل احساس علاقه هیچ‌وقت - عشق. می‌فهمی، که این دو یکی نیست. از ترس آنکه عشقی را از دست بدهم گاهی توانسته‌ام به غم و اندوه و دل‌تنگی‌ها و دردهایی که در غیر این صورت به دشواری تحملشان می‌کردم علاقه پیدا کنم. حفظ و مواظبت زندگی هرکس را به خودش واگذار....

امروز نمی‌توانم بنویسم زیرا چرخی در انبار می‌چرخد. دیروز آن را دیدم منداب می‌کوبید. پوسته دانه در هوا پراکنده می‌شد، دانه بر زمین می‌غلتید. گرد و غبار خفه می‌کرد. زنی سنگ آسیا را می‌گرداند. دو پسر بچه زیبا، پابره‌نه، دانه‌ها را برمی‌چینند. من می‌گیرم زیرا چیزی برای گفتن ندارم. می‌دانم که وقتی کسی چیزی بیش از این برای گفتن ندارد، به نوشتن نمی‌پردازد، ولی من نوشتم و باز هم در این باره خواهم نوشت.

ناتانائل دوست می‌داشتم شادی‌ای به تو ببخشم که هنوز هیچ‌کس به تو نبخشیده باشد. نمی‌دانم آن را چگونه به تو ببخشم و با این همه این شادی را دارا هستم. می‌خواستم با چنان صمیمیتی با تو سخن گویم که تاکنون هیچ‌کس نگفته باشد. می‌خواستم در آن ساعت شب به نزدت بیایم که تو کتاب‌های بسیاری را، یکی پس از دیگری، در جستجوی چیزی بیش از آنچه کتاب‌ها برای مکشوف می‌سازند، گشوده و بسته باشی. ساعتی که تو در انتظاری، ساعتی که شوق و شورت از نداشتن تکیه‌گاه، به اندوه بدل می‌شود. من جز برای تو و جز برای چنین ساعات تو نمی‌نویسم. می‌خواستم چنان کتابی بنویسم که در آن هرگونه اندیشه و هیجان شخصی از نظرت دور بماند و تو خیال کنی که جز جلوه شوق و

هیجان خودت چیزی در آن نمی‌بینی. می‌خواستم به تو نزدیکتر شوم و تو دوستم بداری.

اندوه جز سوز و شوق فرونشسته نیست.

هر موجودی توانا به عریان بودن و هر هیجانی قادر به سرشار شدن است.

هیجان‌های من همچون مذهبی در برابرم باز شده‌اند. آیا این را خواهی فهمید که هر احساسی شامل یک حضور نامتناهی است.

ناتانائل من سوز و شوق را به تو خواهم آموخت.

افعال ما همچون تابش فوسفور به آن، به ما وابسته‌اند. راست است که سوزش و صرف شدن ما از آنهاست ولی تابندگی ما نیز از همین است. و اگر روح ما دارای ارزشی است از آن روست که بیش از روح دیگران سوخته است.

من شما را دیدم، ای کشتزارهای آغشته به سپیدی صبحدمان. من در امواج شما آب تنی کردم ای دریاچه‌های آبی - و اگر نوازش‌های هوای شاداب مرا به لبخند واداشته از بازگو کردنش به تو خسته نخواهم شد.

ناتانائل من سوز و شوق را به تو خواهم آموخت.

اگر چیزهای زیبا می‌شناختم، از آنها برایت سخن می‌گفتم - حتماً از آنها و نه از چیزهای دیگر.

منالک تو خردمندی را به من نیاموختی - نه خردمندی را بلکه عشق را.

ناتانائل علاقه من به منالک بیش از دوستی بود و چیز اندکی از عشق کم داشت، من او را همچون برادری نیز دوست می‌داشتم.

منالک خطرناک است. از او بترس. او خردمندان را، به راندن خود وامی‌دارد، ولی کودکان را به ترس از خویشتن بر نمی‌انگیزد. او به کودکان